

د محمد حیدر

نیما شہسواری



دمحم‌حیسم

نیما شهسواری

توضیحات کتاب

کتاب	دمحمحیسم
مؤلف	نیما شہسواری
سال انتشار	۲۰۲۰/۱۳۹۹
انتشارات	وبسایت رسمی جهان آرمانی
این اثر به صورت رایگان و برای اطلاع رسانی عمومی منتشر شده است	
تمامی حقوق این اثر در انحصار مؤلف است	

سخنی با شما

به نام آزادی یگانه منجی جانداران

بر خود وظیفه می‌دانم تا در سرآغاز کتاب‌هایم چنین نگاشته‌ای به چشم بخورد و همگان را از این درخواست باخبر سازم.

نیما شهنسوازی، دست به نگاشتن کتبی زد تا به واسطه آن برخی را به خود بخواند، قشری را به آزادگی دعوت کند، موجبات آگاهی برخی گردد و این چنین افکارش را نشر دهد.

بر خود، ننگ دانست تا به واسطه رزمش تجارتنی برپا دارد و این رزم پاک را به ثروت مادی آلوده سازد.

هدف و آرمان، من از کسی پوشیده نیست و برای دانستن آن نیاز به تحقیق گسترده نباشد، زیرا که هماره سخن را ساده و روشن بیان داشتم و اگر کسی از آن مطلع نیست حال دگر بار بازگو شود.

پا خواستم تا برابر ظلم‌های بیکران خداوند، الله، یهوه، عیسی، انسان و یا هر نام دیگری که غایت و هدف را همواره با قدرت تلاقی داده است، فریاد برآورم و آزادی همه جانداران را فراهم‌سازم. رهایی جاودانی که دارای یک قانون است و آن احترام و آزار نرساندن به دیگر جانداران، گیاهان، حیوانات و انسان‌ها است.

بر خود ننگ می‌دانم که در راستای رسیدن به این هدف والا که همانا آزادی است قانون رهایی را نقض و باعث آزار دگر جانداران شوم.

با مدد از علم و فناوری امروزی، می‌توان راه گذشتگان را در پیش نگرفت و دگر چون گذشته برای نشر کتب از کاغذ استفاده نکرد، زیرا که این کاغذ از تن والای درختان زیبا غارت شود و موجبات مرگ این جاندار و تخریب طبیعت را حادث گردد.

من خود هیچ‌گاه نگاشته‌هایم را بر کاغذ، جان درخت نشر ندادم و تنها خواسته‌ام از ناشران کتب نشر ندادن این نگاشته‌ها بر کاغذ است. حال چه از روی سودجویی و چه برای ترویج و اطلاع‌رسانی.

امروز می‌توان با بهره‌گیری از فناوری در برابر مرگ و تخریب درختان این جانداران والا ایستادگی کرد، پس اگر شما خود را مبلغ افکار

آزادگی می‌دانید که بی‌شک بی‌مدد از این نگاشته نیز هیچ‌گاه به قتل طبیعت دست نخواهید زد. اگر هم تنها هدفتان سودجویی است و بر این پیشه پا فشارید بی‌بهره از کشتار و قتل‌عام درختان می‌توانید از فناوری بهره‌گیرید تا کردارتان از دید من و دیگر آزاداندیشان به‌حق و قابل‌تکریم گردد.

به امید آزادی و رهایی همه جانداران



کودکی

در زمان‌های بسیار دور در نزدیکی روستایی کم بضاعت و کم جمعیت
دختری در خانواده‌ای مذهبی زندگی می‌کرد، او در خانواده‌ای چشم
به جهان گشوده بود که بیشتر زمان عمرشان را مشغول عبادت خداوند
بودند.

پدرش از روحانیون و مراقبان خانه‌ی خدا بود و مادر در کارهای نظامی همان خانه‌ی مقدس مشغول بود و دختری که تنها فرزند آنها به حساب می‌آمد، از همان ابتدا به کار کردن در کنار پدر و مادر مشغول شد و وظیفه‌ی حفاظت و نظافت از این مکان مقدس را بر عهده گرفت.

آنها میان مردمان آبادی دارای احترام و اعتباری ویژه بودند، هرچند که از لحاظ مال و منال از دنیا بهره‌ی چندانی نبرده بودند، لیک به واسطه‌ی خدمت در راه خدا عزت و احترامی از اهالی آن روستا و مردمان کسب کرده بودند، آنها بیشتر روزهایشان، ماه‌هایشان و سال‌هایشان را در میان خانه‌ی خدا در حال انجام وظیفه بودند، هر از گاهی خیلی دور و طولانی برای تفریح به اطراف روستا می‌رفتند تا اوقاتی را به فراغت و شادی بگذرانند

شاید در یکی از همین گشت و گذارها بود که او را دید، آری در همین زمان‌ها بود که او را از دور در میان باد و نسیمی در بیشه‌زاری دید و باد میان موهایش افتاد رقص خوش‌آهنگی به سیمایش داده بود، در میان این بیشه‌زار با آمدن آن نسیم و رقص موهای او در آسمان بود که آن مرد دلش را میان همان بیشه‌زار جا گذاشت

اندام تنومندی داشت، موهایش روی پیشانی ریخته لخت و روشن بود، با هر ضربه که به تنه‌ی چوب می‌زد، موهایش تکان می‌خورد و عرق بر اندامش می‌نشست، اما این دلبری‌ها را دختر ندید و تنها پسر بود که با دیدن او جانش را به جان او پیوند زد و دختر حتی متوجه حضور او هم نشد.

دختر آرام بود، کنجکاو نمی‌کرد و شاید به واسطه‌ی زندگی در شرایطی یکسان و یکنواخت این‌گونه بار آمده بود، وقتی به طبیعت

می‌رفتند، آرام در گوشه‌ای می‌نشست و ساعت‌ها به منظره‌ای خیره می‌ماند و هیچ‌گاه حواسش به دور و اطراف نبود و همین باعث شد تا در آن روز هم از دیدن آن پسر بهره‌ای نبرد، حتی او را ندیده باشد و تنها پسر از دیدن او لرزه‌ای به جانش حس کند

پسر او را دید و دنیایش را در وصال با او یافت، او که از دیربازی کهنه‌تر همیشه در حال کارکردن بود همیشه از نان و دسترنج خود سیر شده و به دیگران و خانواده‌اش بهره‌ها رسانده همواره به عنوان مردی که بر پای خویش ایستاده و به خود متکی است دوست دارد که زندگی‌اش را با او تقسیم کند،

از سالیان دورتر نجاری می‌کرد، گویی آن‌ها همگی و خانوادگی نجار بودند، پدرش هم نجار بود و پدربزرگش هم نجار و نقل بود که نسل اندر نسل نجارند، این تجارت موروثی باید که میانشان تا آخرالزمان

PREVIEW

You've reached the end of the preview.

Purchase the full book to continue reading.

Buy this book - ketabton.com

<https://ketabton.com/books/t5KoXeDf9ax>

